

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

فقه العروة - استاد علیدوست - 20/9/1403 - جلسه 45

پرسش: اگر عدالت عرصه‌ای معتبر باشد، چگونه قاضی می‌تواند این عدالت را احراز کند؟ آیا این امر مستلزم دور نیست؟ مثلاً ممکن است این تصور ایجاد شود که برای احراز چنین عدالتی نیاز به بیّنه است.

پاسخ: در خصوص اثبات عدالت، که البته تأکید ندارم بگویم حتماً عدالت درست است، زیرا قرار است شارع مقدس برخی نهادهای دیگر را نیز در کنار عدالت قرار دهد، به روایات نیز اشاره شد؛ مثلاً در روایت ابن ابی یعفور به عفاف و ستر اشاره شده بود، البته عدالت نیز ذکر شده بود، یا در روایت دیگری به «عفیفاً صائناً» پرداخته شده است. توجه داشته باشید که اثبات عدالت در فرض عرصه‌ای و غیر آن، فرقی نمی‌کند. به این معنا که بگویم این امر مستلزم دور است، چنین نیست. مثلاً اگر قاضی بخواهد بفهمد که شاهد عادل یا عقیف است، باز هم نیاز به بیّنه است. چه شما بگویید در قضاوت، شاهد باید به معنای فقهی‌اش عادل باشد (یعنی واجبات را انجام داده و محرمات را ترک کرده باشد)، و چه مثل ما قائل باشید که شاهد باید کسی باشد که از واقعه اطلاع داشته، خبر را ارائه می‌دهد و شخص امینی است. در هر حال، این موارد باید برای قاضی ثابت شود و این تفاوتی در اصل موضوع ایجاد نمی‌کند و پرسش در هردو قول مطرح می‌شود. لزوم شناخت شاهد از سوی قاضی در هر دو صورت وجود دارد و تنها تفاوت در شناخت به ترک حرام و انجام واجبات یا شناخت به اطلاع و امانتداری است. در نظام‌های قضاوت متمرکز، مثل کشور ما، معمولاً قاضی شخصاً مسئول اثبات عدالت شاهد نیست. این امر معمولاً طبق قوانین موجود انجام می‌شود. برای مثال، در دادگاه‌ها قاضی نیازی ندارد که تحقیق کند پزشک قانونی کیست و کجاست، بلکه براساس پرونده و مدارک موجود عمل می‌کند. در چنین نظام‌هایی، قاضی وظیفه ندارد دنبال تزکیه شهود برود. اما در نظام‌های قدیمی که قضاوت سیستماتیک نبود، مثلاً در محاکم شرع قدیم، مجتهد خودش قضاوت می‌کرد و باید برای او ثابت می‌شد که شاهدان عادل هستند یا خیر. گاهی برای اثبات عدالت، افراد دیگری نیز شهادت می‌دادند تا جایی که عدالت شهود به قاضی اثبات شود و قاضی بتواند حکم را صادر کند. اما در نظام‌های جدید و متمرکز، این روند به شکل قانونی پیش می‌رود و قاضی مطابق آنچه قانون می‌گوید عمل می‌کند. این نکات لازم بود که اشاره شود.

ادامه بحث از عدالت

به آن شبهه معروف رسیدیم که از یک طرف، عدالت جایگاه والایی دارد، و از طرف دیگر، کارایی عدالت بسیار گسترده است. حالا بحث عدالت عرصه‌ای یا عدالت عام را مطرح کنید. در زندگی دینی‌مان، عدالت بسیار کاربرد دارد. از ابتدای کتاب‌های اجتهاد و تقلید شروع کنید تا به موضوعاتی مانند تعیین مقدار یا شهادت برسید؛ همه‌جا نیاز به عدالت داریم. اما از سوی دیگر، دیدید وضعیت چگونه است. بزرگان، بیشتر متأثر از روایت ابن ابی یعفور هستند که درباره ترک محرمات و اتیان واجبات صحبت می‌کند. حتی اگر دقیقاً همان روایت را ملاک قرار می‌دادند، باز بهتر بود. زیرا روایت تنها به «کبائری که وعید آتش بر آن‌ها آمده است» اشاره دارد، مانند شرب خمر و زنا. اما به‌نوعی، این مسئله تعمیم داده شده و شامل مطلق محرمات و حتی

عدم اصرار بر صغائر نیز شده است. لذا شبهه مرحوم وحید بهبهانی مطرح می‌شود.

این شبهه از خود امام صادق (ع) شروع می‌شود. علقمه روایت می‌کند که از امام صادق (ع) دربارهٔ شهادت «مقترف بالذنوب» پرسیدم حضرت پاسخ فرمودند: «يَا عَلْقَمَةُ، لَوْ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَةُ الْمُقْتَرِفِينَ لِلذُّنُوبِ لَمَا قُبِلَتْ إِلَّا شَهَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِأَنَّهُمُ الْمَعْصُومُونَ دُونَ سَائِرِ الْخَلْقِ» یعنی اگر شهادت کسی که گناه می‌کند پذیرفته نشود، آن وقت شهادت هیچ‌کس جز انبیا و اوصیا قبول نخواهد بود چراکه آنان معصومند نه دیگران از خلائق.

امام (ع) می‌خواهند بگویند که اگر قرار باشد شهادت افراد غیرمعصوم پذیرفته نشود، نظام مختل خواهد شد. شما نمی‌توانید تمام موضوعات مهم زندگی، از طهارت و نجاست گرفته تا تقلید، نماز، دادگاه، طلاق، ازدواج و غیره را منوط به عدالت به آن معنای سخت‌گیرانه کنید. چنین چیزی باعث اختلال در نظام می‌شود. بنابراین، باید ساده‌گیری کرد. ائمه (ع) نیز این را فرموده‌اند. در این رابطه نیز دست ما پر است. در روایات آمده که فرد باید خیرخواه، عقیف، صائن، و مورد اعتماد باشد. همین تعابیر کفایت می‌کند و نیازی به سخت‌گیری بیش از حد نیست.

مرحوم شیخ انصاری به جای اینکه بگویند عدالت را به آن معنای خاص نمی‌پذیریم یا آن را به معنای عرصه‌ای که ما مطرح کردیم تفسیر کنند، گفته‌اند: دارای ملکه بودن منافاتی با صدور معصیت کثیراً ندارد. اگر بگویید ملکه، یعنی حالتی راسخ در نفس است، چگونه می‌توان گفت که این حالت با صدور معصیت کثیر منافات ندارد؟ حتی اگر بپذیریم که ممکن است احياناً معصیتی رخ دهد، باز این تعبیر پذیرفته نیست. به نظر کسی بعد از شیخ، این تعبیر ایشان را نیآورده است؛ مخصوصاً عبارت کثیراً. این نشان می‌دهد که بحث‌ها مسیر خود را به درستی طی نکرده است. مشکل این است که آن‌ها صرفاً به روایت ابن ابی یغفور بسنده کرده‌اند و حتی به آن هم کاملاً وفادار نمانده‌اند. ما نه عدالت را به ملکه برگرداندیم و نه اتیان واجبات و ترک محرّمات را به آن معنای خاص وارد بحث کردیم. ما به سراغ لغت و عرف رفتیم. از منظر عرفی، عدالت چیست و عادل چه کسی است؟ مثلاً شما وقتی می‌خواهید خوردو را تعمیر کنید، دنبال چه نوع مکانیکی می‌گردید؟ یا وقتی می‌خواهید لوله‌کشی برای منزل بیاورید، چه کسی را انتخاب می‌کنید؟ یا وقتی دنبال پزشک هستید، چه ویژگی‌هایی برایتان اهمیت دارد؟ آنچه برای مردم مهم است، اولاً خیره‌بودن و مهارت است. اگر هم مراتب مختلفی دارد، معمولاً بالاترین مرتبه برایشان مطلوب است. علاوه بر این، امین بودن هم اهمیت دارد. این نگاه عرفی است که ما باید آن را مدنظر قرار دهیم، نه تفسیرهایی که بحث را از مسیر اصلی منحرف می‌کنند.

اینجا موضوعی مطرح می‌شود. گاهی برای اصلاح ادله نیاز به تسهیل داریم؛ باید تبیینی اضافه انجام گیرد تا مسائل حل شوند اما گاهی اقتضای ادله، مسیری است و باید ببینیم در چنین مواقعی چه باید کرد. اگر عدالت عرصه‌ای را مطرح کنیم، ممکن است برخی افراد موضع بگیرند.

یکی از نکات مهم این است که امام علیه‌السلام در روایت‌هایشان به ما می‌آموزند که نباید در امر شهادت سخت بگیریم تا جایی که فقط انبیا و معصومین (ع) شایستهٔ شهادت باشند. البته، امام نمی‌خواهند بگویند هر کسی، حتی کسی که در معصیت فرو رفته، صلاحیت شهادت دارد. برای مثال، در مورد کلمه «مقترف» که به معنای کسی است که گناه می‌کند، این برداشت وجود ندارد که فردی کاملاً غرق در گناه باشد. امام علیه‌السلام می‌خواهند بگویند حتی کسی که مرتکب گناه می‌شود می‌تواند شاهد باشد و نیازی نیست حتماً معصوم باشد.

جالب این است که برخی از بزرگان گذشته عدالت را توسعه داده‌اند. مثلاً برخی از علما معتقدند «نفس اسلام عدالت است». اینجا بحث کشف عدالت نیست، بلکه ثبوت عدالت مطرح است. برای مثال، ابن جنید گفته: «الاسلام مع عدم ظهور الفسق». به عبارت دیگر، مسلمان بودن، در صورتی که فسق از او ظاهر نشود، برای اثبات عدالت کافی است. این دیدگاه در کتاب الاشراف شیخ مفید نیز مطرح شده است.

علما با این توسعه، درصدد حل مشکل تناسب عرضه و تقاضا بودند؛ همان مشکلی که قبلاً هم بحث کردیم. بر این اساس، ظهور فسق را مانع می‌دانند، نه اینکه چیز دیگری را شرط بدانند. این نگاه حتی وسیع‌تر از دیدگاه ماست. در روایتی صحیح از حریر بن عبدالله، امام می‌فرماید: «إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعاً»؛ اگر چهار نفر از مسلمانان باشند که به شهادت باطل معروف نباشند، شهادتشان پذیرفته می‌شود. این یعنی امام شرط نکرده‌اند که آن افراد عادل یا عقیف باشند، بلکه تنها عدم شهرت به شهادت دروغ کافی است. بنابراین گاهی گفته‌اند که نفس اسلام کافی است. اگر بخواهیم

از عدالت فرد اطلاع پیدا کنیم، قهراً باید بفهمیم که او اسلام دارد، شهادتین می‌گوید و چیزی هم از فسق او مشاهده نشده است. برخی از فقیهان معروف به اصالة العدالة هستند. این‌ها می‌گویند در موارد شک، اصل اولی بر عدالت افراد استوار است. جالب اینجاست که این افراد ممکن است ثبوتاً در معنای عدالت سخت‌گیر باشند، اما اثباتاً می‌گویند اصل اولی دربارهٔ مسلمان، عدالت است مگر آنکه فسقی از او مشاهده شود. این مورد دیگر نیازی به ظاهر حال یا حسن معاشرت نیز ندارد. این اصل شبیه زندگی کسی در بلاد اسلام است. ممکن است واقعاً یهودی یا مسیحی باشد، اما در ظاهر حکم مسلمان را دارد. اگر چنین فردی کشته شود یا فوت کند، باید او را طبق احکام اسلامی دفن کرد، کفن پوشاند و نماز خواند. حتی اگر کودکی در سرزمین اسلامی پیدا شود، حکم مسلمان را دارد.

به نظر این بیان‌ها برای حل اشکال یادشده بوده است؛ یا هدف یا ثمرهٔ چنین بیاناتی این است که اشکال موردبحث رفع شود. روایتی هم هست که این معنا را تأیید می‌کند: «فمن لم تره بعینک یرتکب ذنباً أو لم یشهد علیه بذلک شاهدان فهو من أهل الستر و العدالة و شهادته مقبولة و إن کان فی نفسه مذنباً.» اگر کسی را با چشم خود ندیدی که مرتکب گناهی شده باشد یا دو شاهد علیه او شهادت ندهند، او اهل ستر و عدالت است و شهادتش پذیرفته می‌شود، حتی اگر در باطن گنهکار باشد. کسانی که می‌گویند: نفس اسلام عدالت است و افرادی که اصالة العدالة را مطرح می‌کنند، از همین روایت و موارد مشابه برای اثبات دیدگاهشان استفاده کرده‌اند.

#### حسن ظاهر

روایاتی که اشاره شد، نشان می‌دهند حسن ظاهر می‌تواند کفایت کند، حتی اگر علم یا گمان به عدالت فرد را فراهم نکند. برخی گفته‌اند حسن ظاهر طریق تعبدی است و باید آن را پذیرفت. مثلاً مرحوم سید اشاره می‌کند که چرا باید حسن ظاهر، موجب ظن به عدالت شود؟!

آقای خویی می‌فرمایند: حسن ظاهر کفایت می‌کند، نه اینکه نیاز به علم یا حتی گمان به عدالت را موجب شود. عدالت هم از نظر ایشان به معنای ترک محرمات و انجام واجبات است، به شرطی که از روی خوف از خدا و رجای ثواب باشد. ایشان تأکید می‌کنند که ترک گناه یا انجام واجب صرفاً به دلیل عدم توان و شرایط فردی یا اجتماعی، کافی نیست. مثلاً اگر کسی به دلیل نداشتن امکانات یا شرایط مرتکب گناه نمی‌شود، یا واجباتی را انجام می‌دهد بدون اینکه نیت قربت داشته باشد، این فرد عادل محسوب نمی‌شود.

البته این دیدگاه جای تأمل دارد. فرض کنید فردی در محیطی زندگی می‌کند که زمینهٔ گناه برایش فراهم نیست؛ مثلاً پیرمردی است که به دلیل کهولت سن یا ضعف جسمانی، بسیاری از گناهان برایش امکان‌پذیر نیست، یا به دلیل فقر توان انجام برخی کارها را ندارد. آیا می‌توان گفت این فرد عادل نیست، چون اعمالش ناشی از خوف خدا و رجاء ثواب نیست؟ این مسئله نشان می‌دهد که دیدگاه آقای خویی در اینجا قابل بحث است و نیاز به بررسی بیشتر دارد.

آقای خویی می‌فرمایند: لایعتبر در حسن ظاهر، علم و گمان به عدالت، به حیث اگر گمان کنیم که حسن ظاهر در موردی مستند به ریا یا دلایل غیرقربی است، باز هم اعتبار و کشف حسن ظاهر از عدالت ساقط نمی‌شود. از نگاه ایشان حتی اگر گمان قوی داشته باشیم که فرد از روی ریا اعمالی را انجام می‌دهد، باز هم حسن ظاهر او کفایت می‌کند. آقای خویی تصریح می‌کنند که هیچ دلیلی نداریم که کاشفیت حسن ظاهر مقید به افادهٔ علم باشد. ادله مطلق است و در صورت وجود حسن ظاهر، عدالت را اثبات شده می‌داند.

اما اینجا سوالی پیش می‌آید. مگر ریا حرام نیست؟ اگر کسی به طور قوی گمان داشته باشد که فرد ریایی عمل می‌کند، این فرد فاسق محسوب نمی‌شود؟ چرا که ریا مستلزم حرمت و حرمت مستلزم فسق است. بنابر اطلاق کلام ایشان، شامل موارد یادشده نیز می‌شود؛ مگر اینکه تصریح کنند منظورشان گمان قوی نبوده است یا ریای حرام موردنظر نیست. اما عبارتشان مطلق است و این پرسش همچنان باقی می‌ماند.

در این صورت، اگر حسن ظاهر کفایت کند، مشکل حل می‌شود؛ زیرا از سوی دیگر می‌گویند عدالت، ملکه راسخ ترک واجب و ترک حرام است. حالا اگر چنین معیاری را برای کاشفیت عدالت قرار دهیم و حسن ظاهر را کافی بدانیم، این دو نگاه ممکن است به نوعی تضاد یا پرسش‌برانگیزی منجر شوند.

نکته:

در بحث گذشته طوری القا شد که گویا شهادت دو مرد عادل، که آقایان به آن بینه می‌گویند، در بحث عدالت از امارات قانونی است؟ و حتی اگر ما گمان به خلاف آن‌ها داشته باشیم، اشکالی ندارد. اما باید توجه داشت که این دیدگاه «عند بعض» است. ان‌شاءالله در آینده بحث خواهیم کرد که آیا بینه همه‌جا از امارات قانونی است یا نه. اگر بینه همه‌جا از امارات قانونی باشد، شرطش افاده گمان و مانند آن نیست؟ حتی اگر گمان به خلاف هم باشد معتبر است؟ اما باید بگویم این مسأله اختلافی است، پس برداشت قطعی از بحث گذشته نداشته باشید و در آینده به آن خواهیم پرداخت.

تمهید نتیجه بحث

پرسش این است که اگر واقعاً این معضل (کاربرد بسیار عدالت و سختگیری در مصادیق شخص عادل) وجود دارد آیا راه حل همان مسیر شیخ انصاری است؟ یا باید بگوئیم الاسلام هو العدالة؟ یا اصالة العدالة را مطرح کنیم؟ یا مانند حرفی که آقای خوبی اینجا زده‌اند که اطلاعات ادله را بگیریم و بر اساس آن فتوا بدهیم؟

آیا شرع مقدس که حکیمانه عمل می‌کند، تنها به عدالت بسنده کند و آن هم به معنای ملکه اتیان واجب، ترک حرام، و عدم اصرار بر صغائر، و نهاد دیگری نیابد سپس راه کشف را این‌گونه وسیع قرار دهد؟

اگر این‌گونه عمل کنیم، آیا مشکل حل می‌شود؟ نه! مشکل همچنان پابرجاست. ممکن است مردم خیال کنند که با این روش مشکل حل شده، ولی در عمل دادگاه‌ها دست افرادی می‌افتد که همین تعریف از عدالت را دارند؛ مسلمانانی که ظاهرشان خوب است و در دادگاه شهادت می‌دهند. مثلاً می‌گویند فلانی، فلانی را کشته است و ما نه شیشه شرابی در دست آن شاهدان دیده‌ایم، نه آلات قمار، نه چیز دیگری. این افراد بنا بر ظاهرشان عادل شمرده می‌شوند، ولی آیا این کافی است؟

الحمد لله رب العالمین